

فصلنامه‌ی لسان‌مبین (پژوهش ادب عربی)
(علمی - پژوهشی)
سال دوم، دوره‌ی جدید، شماره‌ی چهارم، تابستان ۱۳۹۰

خوانشهای متفاوت از افسانه‌ی سندباد در شعر معاصر عربی*

دکتر علی سلیمی

دانشیار دانشگاه رازی - کرمانشاه

پیمان صالحی

دانشجوی دکتری دانشگاه رازی

چکیده

افسانه‌ها از منابع الهام‌بخش شاعران معاصر عرب به شمار می‌روند. و از جمله آنها، افسانه‌ی سندباد است که کاربرد آن در شعر معاصر عربی، بسامد بسیار بالایی یافته است. و به دلیل حالتهای روحی مختلف شعرا، نیز به علت موقعیتهای سیاسی و اجتماعی گوناگونی که شاعران در آن به سر برده‌اند، خوانشهای متفاوتی از این افسانه صورت گرفته است، به طوری که هر کدام از شعرا، نقابی متناسب با خود از آن ساخته‌اند. گاه سندباد در پی ناپیداها، و دستیابی به عدالت و حقیقت ناب است، و گاهی به دنبال کشف ابزارهایی، برای ساختن تمدنی جدید، و زمانی نیز، به خاطر اوضاع نامساعد سیاسی و اجتماعی، در رنج تبعید به سر می‌برد و در پی یافتن دارویی است که جسم علیل خود را بهبود بخشد. گاه مانند سندباد افسانه‌ای، با موفقیت از سفر باز می‌گردد، و زمانی نیز، شکست و ناامیدی، تنها دستاورد سفرهای پر ماجرای اوست. در این مقاله، خوانشهای متفاوت چهار شاعر معاصر عربی: بیاتی، سیاب، حاوی و عبد الصبور، از این افسانه واکاوی شده است.

واژگان کلیدی

افسانه‌ی سندباد، شعر معاصر عربی، بیاتی، سیاب، حاوی، عبد الصبور.

* - تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۰۲/۰۳ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۰/۰۵/۲۰

نشانی پست الکترونیکی نویسنده: salimi1390@yahoo.com

۱- مقدمه

شاعران معاصر عرب، با به کارگیری هنری میراث گذشته، و بویژه با استفاده از افسانه‌ها، توانستند ساختار شعر را از محدوده پیشین آن، فراتر ببرند و ظرفیتی نو به آن ببخشند. آنان با این کار، میراث گذشته را با تجربه‌های خود، و واقعیت‌های فکری و اجتماعی دنیای امروز پیوند دادند، چنان که گفته‌اند: «افسانه بر اثر تجارب جدید به صورتی رمزگونه درآمده که قادر است زوایای پنهان تفکرات انسان معاصر را آشکار نماید.» (یونس، ۲۰۰۳: ۴۱) بدر شاکر السیاب، اولین کسی است که افسانه را در شعر عربی معاصر بکار برد. او در این زمینه می‌گوید: «یکی از مظاهر شعر نو، پناه‌بردن به رمز و افسانه است و در هیچ زمانی به اندازه امروز، استفاده از افسانه در شعر ملموس نبوده است.» (شاکر سیاب، ۱۹۵۷: ۱۱۲)

از افسانه‌های مشهوری که مورد علاقه بسیاری از شاعران معاصر واقع شده، «سندباد»، از کتاب «هزار و یک شب» است. سندباد دریایی، از شخصیت‌هایی است که تقریباً بیشتر شعرا، به منظور بیان اندیشه‌های خود، نقاب آن را بر چهره زده‌اند (عشری زاید، ۱۹۹۷: ۱۵۶). بر اساس آن چه در کتاب «هزار و یک شب» آمده است، سندباد، جوانی ماجراجو و از اهالی بغداد بود که ثروت زیادی از پدرش به ارث برد، اما طولی نکشید که همه آن را از دست داد. با وجود این، او نا امید نشد و به همراه چند جوان دیگر، از راه دریا به سفر و تجارت پرداخت. حکایت‌های سندباد دریایی در هفت سفر، اتفاق افتاده که در هر کدام، حوادث خطرناکی برای وی پیش می‌آید، ولی او با کیاست و زیرکی، همه آنها را با موفقیت پشت سر می‌گذارد و با ثروتی فراوان به دیار خویش باز می‌گردد. (آلف لیلة و لیلة، ۱۹۹۸: ۳۹-۸۲) این افسانه، طی سالیان گذشته، علاوه بر ادب شرق، بر ادب غربی هم تأثیر چشمگیری گذاشت، به طوری که «اروپاییها در عصر نهضت، با استفاده از آن، داستانهای خیالی فراوانی ساختند.» (جبوری، ۲۰۰۳: ۱۸۰)

این شخصیت افسانه‌ای، به سبب قدرتی که در خلق معانی تازه، برای شاعر فراهم می‌کند، محبوب بسیاری از شاعران نوگرای معاصر عرب شده است. (کلیطو، ۱۹۸۱: ۶۵) رویکرد شاعران، در مورد این افسانه بسیار متنوع و متفاوت بوده است، و هرکدام از آنها، متناسب با شخصیت و محیط اجتماعی و سیاسی خود، رنگی ویژه به آن بخشیده‌اند. این مقاله، خوانش‌های متفاوت چهار شاعر برجسته: بیاتی، سیاب، حاوی و عبد الصبور، از این افسانه را بررسی نموده است.

۲- پیشینه ی پژوهش

- درباره استفاده از افسانه‌ها و به ویژه سندباد در شعر عربی، کتب و مقالات فراوانی به زبان عربی، و اندکی هم به زبان فارسی، تألیف شده که برخی از آنها به شرح زیر است:
- «رحلة السندباد عند بدر شاکر السیاب» نوشته عبدالرحمن یونس، در مجله التراث الأدبی، شماره ۴۵، ۱۹۹۸، که در آن بطور گذرا در مورد اهمیت این افسانه نزد سیاب اشاره شده است.
- «وجوه تراثیة فی شعرنا المعاصر، وجه السندباد فی شعر خلیل حاوی»، نوشته علی عشری زائد، در مجله شعر، شماره ۱۱، ۱۹۸۷، که در آن به الهام‌پذیری خلیل حاوی از این افسانه پرداخته است.
- «سندباد به روایت نی و باد» از نجمه رجایی، در مجله علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، شماره ۲، شماره پی در پی ۱۴۱، تابستان ۱۳۸۲، که به الهام‌پذیری خلیل حاوی از این افسانه پرداخته است.
- «محمد الفایز و خلیل حاوی، الإبحار فی سفن الخیال» از فایز الدایه در مجله العربی، شماره ۵۶۱، ۲۰۰۵، که در آن، برخی از وجوه مشترک سندباد در شعر دو شاعر بررسی شده است.
- «نحن و السندباد» نوشته عبد الفتاح کلیطو، در مجله دراسات عربیة، شماره ۱۲، سال هفدهم، ۱۹۸۱،
- الرمز الاسطوری عند السیاب» از عبد المعطی بطل،
- «الاسطورة فی شعر السیاب» نوشته عزالدین اسماعیل،
- «الاسطورة فی الشعر العربی الحدیث» اثر أنس داود،
- «الرموز الشخصیة عند بدر شاکر السیاب» از عبد الکریم بوگیش.
- بدر شاکر السیاب و ریادة التجدید فی الشعر العربی الحدیث، نوشته سامی سویدان،
- «از یوش تا جیکور» از عبدالعلی آل بویه (نشریه ادبیات تطبیقی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، ش ۲، ۱۳۸۹)،
- «الرموز الشخصیة و الأقنعة فی شعر بدر شاکر السیاب» از غلامرضا کریمی فرد و قیس خزاعل (مجله الجمعية الایرانیة للغة العربیة و آدابها، ش ۱۵، سال ۱۳۸۹)،
- «الشعر و الاسطورة عند خلیل حاوی» نوشته محمد رضا مبارک. (مجله الشعر اللبنانی، ش ۹۷، سال ۲۰۰۳)

- «نمادپردازی در شعر صلاح عبدالصبور» نویسنده: سید حسین سیدی، در مجله تخصصی زبان و ادبیات، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد شماره ۱۴۷، سال ۱۳۸۳

اما با توجه به بسامد بالای کاربرد این افسانه در شعر معاصر عربی، و با عنایت به خوانشهای متنوع و متفاوتی که از آن انجام گرفته است، به نظر می‌رسد، این موضوع و بویژه، نگاه مقایسه‌ای به آن، هنوز جای بحث و بررسی دارد؛ این پژوهش، کوششی در این باب است.

۳- عبدالوهاب بیاتی (سندباد، آواره‌ای جسور)

بیاتی شاعر عراقی، خود شخصیتی سندبادگونه دارد. او شاعریست همواره در تبعید و خانه به دوش. و به تبع آن، درونمایه اصلی شعر او، اجتماعی و سیاسی، و سفر و کوچ کردن اجباری است. او که بیشتر عمر خود را در آوارگی و تبعید گذرانده، در بسیاری از سروده‌های خویش، از این افسانه الهام پذیرفته است. سندباد؛ در شعر وی چهره‌های گوناگونی به خود گرفته است. گاهی وظیفه سندباد او، برانگیختن امت عرب و کمک به کودکان چشم در راهی است که منتظر هدیه‌های او هستند:

... أَخْتَرُقُ الْأَبْعَادَ / أَدُقُّ بَابَ الْمُسْتَحِيلِ / أَنْفِخُ الرَّمَادَ / أَكَلِمُ الْجَمَادَ / لَعَلَّنِي / أَطِيرُ فَوْقَ الْعَالَمِ الصَّغِيرِ / فِي عَيْشَةِ الْمِيلَادِ / أَكُونُ السَّنْدِبَادَ / أَيْحُرُّ فِي سَفِينَةٍ مُنْقَلَةٌ بِالْعَاجِ وَالْأَوْرَادِ / أَحْمَلُ لِلْأَطْفَالِ / فِي الْأَعْيَادِ / هَدِيَّةً مِنْ جُزْرِ الْهِنْدِ / وَ مِنْ بَعْدَادٍ / (بیاتی، ۱۹۹۰، ج ۱: ۳۴۸)

ترجمه: «فاصله‌ها را درمی‌نوردم / بر در محال می‌گویم / در خاکستر می‌دمم / با بی‌جانها سخن می‌گویم / به این امید که: / در شب میلاد، بر روی این جهان کوچک پرواز کنم / من سندبادم / در یک کشتی پر از عاج و گلها، روانه دریا می‌شوم / در عیدها / هدیه‌ای از جزیره‌های هند / و از بغداد / برای کودکان حمل می‌کنم.»

شاعر پذیرای وضع موجود نیست، و همیشه از خود و محیط خویش گریزان است. او در پی ساختن دنیایی دیگر است. بیاتی شاعری هدفمند و صاحب ایده است و برای رسیدن به اهداف خود شعر را به خدمت گرفته است. او در قصیده «الحرف العائد»، نقاب سندباد را بر چهره زده و بیان می‌دارد که در میدان ادب، به هزاران قافیه و واژه دست پیدا کرده، و در میدان جنگ، با هزاران شمشیر روبرو شده است، اما او همچنان به دنبال خواسته‌های خود است. هر چند وی اعتراف می‌کند که نتوانسته به هدف مورد نظر دست یابد و مرکبش نیز در میان تندبادهای روزگار گم گشته است، ولی او در هر حال، هیچ‌گاه تسلیم نمی‌شود. سندباد بیاتی، در مسیر تحقق اهدافش، مانند سندباد افسانه‌ای، با هزاران

مشکل روبرو شده است، ولی هنوز با مراد خویش، یعنی عدالت و آزادی مورد نظرش، فاصله فراوانی دارد:

و تَعَثَّرْتُ بِآلَافِ الْقَوَافِي وَ الْحُرُوفِ / وَ تَبَارَزْتُ بِآلَافِ السِّيُوفِ / فَإِذَا بِالشَّاعِرِ الْعَائِدِ
مَازَالَ يَطُوفُ / مَرَكِبِي ضَلَّ / وَ مَهْمَا ضَلَّ، فَالِدُنْيَا ظُرُوفُ / (همان: ۴۲۹)

(به هزاران قافیه و واژه دست یافتیم / و با هزاران شمشیر رویارو شدم / و ناگاه شاعری بازگشته مشاهده می‌گردد که همواره به این سو و آن سو روانه است / مرکبم گم شده / و هر چند که آن گم گشته، دنیا ظرفها دارد (امکانهای دیگری هست) /

شاعر به دنبال آوارگیها و تبعیدها، با به کارگیری نماد سندیاد، در پی آنست تا با لحنی آمیخته به توبیخ نسبت به سستی همراهان، به مخاطبان خود القا کند؛ که هر کس هدفی والا را دنبال نماید، در راه رسیدن به آن، با سختیهای زیادی روبرو خواهد شد. او مانند سندیاد افسانه‌ای، دست به ماجراجویی زده، پس برای رسیدن به اهداف خود، سخت در عذاب است. و در این راه اگر چه، مورچگان و پرندگان شکاری (رمز انسانهای ستمگر) به خوردن گوشت او مشغول گردند. اما با این همه؛ وی گنج سفر خود را تباه نمی‌کند، آن را پنهان می‌کند، آن را در قلب کودکان خردسال می‌نهد تا آنان با خیزش در فرداها، آن گنج نهفته را که همان آزادی و رهایی است، از آن خود کنند:

مَنْ يَشْتَرِي؟ - أَلَمْ يَرَحْمَكُم / وَ يَرَحْمُ أَجْمَعِينَ / أَبَأَنْتُمْ يَا مُحْسِنُونَ - / الأَجْيُ الْعَرَبِيُّ وَ
الْإِنْسَانِ وَ الْحَرْفِ الْمُبِينِ / بَرغِيفِ خَبِزٍ / إِنَّ أَعْرَاقِي تَجْفُفُ وَ تَضْحَكُونَ / السَّنْدِيَادُ أَنَا /
كُنُوزِي فِي قَلْبِ صِغَارِكُمْ / السَّنْدِيَادُ بَزِيَّ شِحَاذِ حَزِينٍ / الأَجْيُ الْعَرَبِيُّ شِحَاذٌ عَلَى أَبْوَابِكُمْ
/ عَارٌ طَعِينٍ / أَلَمْ يَأْكُلْ لِحْمَهُ / وَ طَيُورٌ جَارِحَةٌ السَّنِينِ / مَنْ يَشْتَرِي؟ يَا مُحْسِنُونَ /
(همان: ۴۴۱)

ترجمه: «ای نیکوکاران - خداوند شما و پدرانتان را ببخشاید - کیست که: یک پناهنده عرب، و انسان و کلمه آشکار (حرف حق) را به تکه نانی خریدار باشد؟ رگه‌هایم می‌خشکد و شما می‌خندید، سندیاد منم، گنجینه‌هایم در قلب کودکانتان نهفته است، سندیاد، یک پناهنده عرب، در لباس گدایی بر در شماست، ننگ و عاری است، مورچه و پرندگان شکاری به خوردن گوشت او مشغولند، ای نیکوکاران، خریدار کیست؟»

سندیاد بیاتی، بر خلاف بسیاری از شعرای دیگر، غالباً روحیه‌ای جسورانه دارد و حس ماجراجویی وی همیشه زنده است. او همواره خبرهای مسرت‌بخش برای دیگران به ارمغان می‌آورد. و همگان در انتظار بازگشت اویند. اما این توان او نیز، حد و اندازه‌ای دارد. بنا بر این، در پیمودن این راه دشوار، که هیچ کس او را یاری نکرده، گاهی از نفس

می‌افتد و نغمه ناامیدی سر می‌دهد. در هنگام بروز این حالت، شاعر نقاب سندباد را از چهره خود برداشته، و حتی گاهی، به خاطر شدت سرخوردگی از شرایط موجود، دست رد به سینه سندباد می‌زند. در این هنگام است که شاعر به مجادله با خود سندباد می‌پردازد و اعلام می‌کند که به سبب اندوه زیاد، وی دیگر؛ تمایلی به شنیدن خیرهای مسرت‌بخش او ندارد، و عاجزانه از وی می‌خواهد که دیگر او را با رؤیاهای دروغین خود نفریبد، تن خسته‌اش را با تمام جراحات‌هایش رها کند، تا در عالم مردگان بگردد و همانجا جان

سپرد:

کلُّ ما أکتبه / یا سندبادی / کلُّ ما أکتبه محض حروف / فأنا أعتصر الحرف و ورقائی مع الصبح هتوف / آه! لاتوقظ جراحاتی / و لاتملاً رقادی بالطیوف / بیت مولاتی تملاً بالضیوف / و بآلاف القوافی و الحروف / و أنا یا سندبادی / متعب قلبی عزوف / آه! لاتوقظ جراحاتی / و دعنی حول أمواتی أطوف / (همان)

ترجمه: «همه آنچه می‌نویسم / ای سندبادم / همه آنچه می‌نگارم، واژگانی بیش نیست / من عصاره حرف را می‌گیرم، و کبوترم به هنگام صبح فریاد برمی‌آورد / آه! زخم‌هایم را تازه مکن / و خوابم را با رؤیایا پرمگردان / خانه مردگانم پر از مهمانها است / و سرشار از هزاران قافیه و واژه / و من ای سندبادم / خسته‌ام و قلبم رویگردانست / آه! زخم‌هایم را تازه مکن / و مرا به حال خود وانه، تا اطراف مردگانم بگردم».

در شعر بیاتی، درونمایه اصلی افسانه سندباد که ماجراجویی و جسارت است، غالباً حفظ شده، اما او به این افسانه تاریخی، رنگی امروزی بخشیده، و آن را تا حدودی در خدمت اهداف ایدئولوژیک و چپ‌گرایانه خود قرار داده است. سندباد ناامید در شعر او، در حقیقت خود شاعر است که روزی با دل سپردن به گرایش‌های سوسیالیستی، امید تحقق بهشت عدالت در روی زمین را در دل می‌پروراند، اما طولی نکشید که سرایی نمایان شد و همه آن رؤیایا نقش بر آب گشت. سندباد او، در هر دو حالت: چه جسارت و چه یأس، آئینه‌ی تمام‌نمای نیروهای مبارز هم نسل شاعر است که با هزاران امید به صحنه مبارزات سیاسی و اجتماعی آمدند، اما طولی نکشید که شکست، آنها را در کام خود فرو برد و خاموش ساخت.

۴- بدر شاکر سیاب (سندباد، بیمار دل شکسته)

کارکرد افسانه در شعر سیاب، دو مرحله متفاوت دارد: یکی دوران تلاش‌های انقلابی او، و دیگری، زمان انفعال و واخوردگی وی. قصاد او در هر دوره، بیانگر وضعیت روحی و روانی و اجتماعی شاعر است. در دوره اول، او افسانه را برای بیان اهداف مبارزاتی به کار می‌برد. او در این مرحله، امیدوار بود و خود را مشعل‌دار مبارزه‌ی

سیاسی - ملی، به منظور ایجاد تغییر و تحول در جامعه به شمار می‌آورد. شعر او در این برهه، سرشار از امید و آرزو است. اما قصاید «سندبادی» او، مربوط به دوره دوم زندگی اوست که به دلیل بیماری جسمی، و به سبب عدم تغییر و تحولات آرمانی در صحنه سیاسی عراق، شاعر روح حماسی خود را به کلی از دست داده، و سر در لاک خود فرو برده است. سندباد در واقع، تجسم ساختار روانی شاعر است که از همه سو شکست او را احاطه نموده است.

سندباد سیاب، بر خلاف سندباد افسانه‌ای، و حتی متفاوت از سندباد «بیاتی» که جسارت و ماجراجویی داشت، تمام آرزوهای بازگشت ظفرمندان را از دست داده است، دیگر آن مشعلی که راه سفرهای مخاطره‌آمیز او را روشن می‌کرد، خاموش شده، سفر او، سفری اکتشافی نیست که در آن، مانند سندباد افسانه‌ای، پیروزمندان و با غنائم بازگردد، بلکه سفری به دنیایی مه‌آلود و مجهول است که اصلاً بازگشتی در آن نیست. سندباد شاعر، در حقیقت، تجسمی آگاهانه از تجربه ناکامی خود اوست، که طی سالیان آخر عمر شاعر، همراه با بیماری سپری شده است. (وهبة، ۱۹۷۹: ۲۱) بادبانه‌های کشتی سندباد در این سفرها، ناامیدی و غربت، و دریایش، طوفانهای سهمگین و کوبنده‌ای است که امید به آینده را از بین برده است. شاعر در قصیده «رحل النهار»، با زدن نقاب سندباد بر چهره، تجربه دردناک نقل و انتقالات، به امید دستیابی به شفا را، بیان نموده است: (شاکر سیاب، ۱۹۸۹: ۲۲۹)

رحل النهار / ها إِنَّ انظفَات دُبَالْتَه عَلی افق توهَّج دُون نَار / و جلستِ تَنْتَظِرِین عودَةَ
سندباد من سِفَار / و البحرُ یصرُخُ مِنْ ورائک بالعواصف و الرُّعود / هو لن یعود / رحل
النهار / فلترحلی هو لن یعود.

ترجمه: «روز رخت بر بست / و ته مانده‌اش خاموش شده در افقی که بدون آتش می‌درخشد / و تو نشسته‌ای و بازگشت سندباد را از سفرها؛ انتظار می‌کشی / و دریا پشت سرت با طوفانها و رعدها فریاد می‌کشد / او هرگز بر نمی‌گردد / روز رفت / پس از اینجا کوچ کن. او هرگز بر نمی‌گردد.»

شخصیت افسانه‌ای دیگر در این قصیده، که شاعر به افسانه سندباد افزوده، جهانگردی است با نام «اولیس اودیسه» که همسرش به نام «پنه لویه» در انتظارش به سر می‌برد. او به خواستگارانیش که تمایل زیادی به ازدواج با وی را دارند و با یکدیگر رقابت می‌ورزند، پاسخ منفی داده، همچنان منتظر بازگشت همسرش، اولیس مانده است. او نیز، مانند سندباد دریایی، در مسیر بازگشت، با انواع خطرات روبرو می‌شود. شاعر در این

قصیده، نتایج سفر آن دو را به هم آمیخته است تا دو تجربه متفاوت از هم را بیان کند. «اولیس» پس از تحمل سختیهای فراوان و غیبت طولانی، سرانجام با موفقیت نزد همسرش باز می‌گردد، حال آن که سندباد، بازگشت به وطن را برای خود بعید می‌شمارد. در این جا، شاعر از اندوه جان کاه خود سخن می‌گوید: (همان: ۲۳۰)

هو لن يعود/الافق غابات من السحب الثقيلة و الرعود/الموت من أثمارهن و بعض أرمدة
النهار/الموت من أمطارهن و بعض أرمدة النهار /الخوف من ألوانهن و بعض أرمدة النهار /
ترجمه: «او هرگز باز نخواهد گشت / افق، جنگلهایی از ابرهای سنگین و رعدهاست / مرگ از
میوه‌های آن و بخشی از خاکستر روز است / مرگ از بارانهای آن و بخشی از خاکستر روز است
/ هراس از رنگهای آن و پاره‌ای از خاکستر روز است.»
سیاب این دو افسانه را کنار هم نهاده تا از پریشان‌خاطری همسر منتظرش سخن
بگوید، همان نگرانیهایی که با چشم انتظاری «پنه لویه» موازی است که در انتظار همسرش
به سر می‌برد. (همان: ۲۳۱)

و جلست تنتظرین هائمة الخواطر فی دوار/ سيعود. لا. غرق السفین من المحيط إلی
القرار / سيعود. لا. حَجَزَتْه صارخة العواصف فی إسار / یا سندبادُ أما تعود؟ / کاد الشبابُ
یزول تنطفئُ الزنابقُ فی الخدود / فمتی تعود؟

ترجمه: «با خاطری پریشان در خانه به انتظار نشسته‌ای / او باز خواهد گشت. / نه، کشتی در
بازگشت از اقیانوس به خشکی، غرق شد. / باز خواهد گشت. نه، غرش طوفان او را در بند کرد.
/ ای سندباد بر نمی‌گردد؟ / نزدیک است که دوران جوانی برود و زنبقها در گونه‌ها خاموش
شوند. / پس کی بر می‌گردد؟»

احساس ناامیدی شاعر، در تکرار مداوم دو جمله «رحل النهار» و «هو لن يعود» به
خوبی نمایان است. تکرار واژگانی چون (نهار- نار- سفار- بحار- انتظار- دمار- إسار
و...) با مدهای بلند حرف «الف»، در آخر مصراعهای شعر او، موسیقی اندوه با تلفظ آه‌های
کشیده و متوالی را به مخاطب القاء می‌کند که بازتاب اندوه درونی اوست. او در «مدینه
السندباد» از «العاذر» همان شخصی که حضرت مسیح، وی را زنده گردانید، به عنوان
نمادی از یک رستاخیز دروغین یاد می‌کند. (الضای، ۱۹۹۸: ۹۵) شاعر در این قصیده،
امید به فردایی روشن را به کلی از دست داده است، نکته قابل اهمیت در این جا، مرگ
عشتار، الهه زیبایی و رویش است که در افسانه‌ها، معمولاً نماد زندگی دوباره است. اما در
این جا، او نیز مرده است: (شاکر سیاب، ۱۹۸۹: ۴۷۲)

... و فی القری تموت / عشتارُ عطشی لیس فی جبینها زهرٌ / و فی یدیها سلَّةٌ ثمارها
حجرٌ / تُرجمُ کلُّ زوجة به؛ و للخیل / فی شطَّها عوبلٌ.

ترجمه: «و در روستاها، عشتار تشنه می‌میرد، در حالی که در پیشانی‌ش گلی نیست / و در دستانش سیدی است که در آن سنگ است. / که هر زنی با آن سنگسار می‌شود؛ و برای نخلستان / در ساحلش صدای ضجّه و فریاد است.»

سیاب در این قصیده، به موجب شدت غلبه یأس بر او، از این که در گذشته، و به ویژه در شعر «انشوده مطر» آن همه اصرار بر آمدن باران نموده است، احساس ندامت می‌کند و می‌گوید: (همان: ۴۶۴)

«تَبَارَكَ الْإِلَهُ وَهَبَ الدَّمَ الْمَطْرَ» (ستایش خداوندی را که خون به باران بخشید)
شاعر در این دوره از عمرش، خیزش و انقلاب عراق را انکار می‌کند، زیرا به باور او، آنچه وی در گذشته، انقلاب فرض کرده بود، صرفاً سر و صدایی بی‌خاصیت و رعد و برقی بود که باران خون به همراه داشت. در این مرحله، او مرگ را بر زندگی ترجیح می‌دهد و می‌گوید: (همان)

فَا هَ يَا مَطْرًا! / نَوَدُّ لَوْ تَنَأَمُّ مِنْ جَدِيدٍ / نَوَدُّ لَوْ نَمُوتُ مِنْ جَدِيدٍ / فَنَوْمُنَا بَرَاعِمُ انْتِبَاهٍ / وَ مَوْتُنَا يُخَبِّئُ الْحَيَاةَ .

ترجمه: «آه ای باران! / دوست داریم ای کاش از نو می‌خوابیدیم / دوست داریم ای کاش از نو می‌مردیم / چراکه خواب ما جوانه‌های بیداری است / و مرگ ما زندگی را پنهان می‌سازد.»
شعر «سندبادی» سیاب، حاصل این دوره از عمر اوست که یأس بر آن سایه افکنده است. هر چند برخی، «شعر اواخر عمر سیاب را بسیار دلنشین، زیبا، و آن را شبیه سرودهای آیینی و دعا‌های روحانی به شمار می‌آورند (الحاوی، ۱۹۸۶، ج ۵: ۲۵۸) اما مسلم این است که در این برهه، غلبه حس مرگ، اندوه و غربت در وجود او با اوضاع آشفته وطن، به شکلی با هم پیوند می‌خورند که نتیجه آن، به بن بست رسیدن، سندباد ماجراجو است. (علی التوت، ۱۹۸۸: ۸۵) سندباد، آن دربانورد افسانه‌ای که در جایی آرام نداشت، و همه آفاق را در می‌نوردید، اکنون مردی بیمار و ضعیف شده که می‌خواهد ترحم اطرافیان خود را جلب نماید. او آرزوی بازگشت ظفرمندانه به وطن را به کلی از دست داده است. سندباد سیاب با «بیاتی» بسیار متفاوت است. سندباد بیاتی، تقریباً در همه حال و با وجود همه مشکلات با نشاط و سرزنده بود، اما در این جا، سندباد، بیماری شکست خورده است که نشاط، جسارت و ماجراجویی را به کلی از دست داده است.

۵- خلیل حاوی (سندباد، در آرزوی ساختن تمدنی جدید)

حاوی از میان دیگر شاعران، بیشترین بهره را از افسانه سندباد برده است. به تعبیر خود شاعر، سندباد به نمادی کلی تبدیل شده که برای همگان قابل فهم است. (عشری زاید،

۱۹۹۷: ۶۱) او از این افسانه، به شکلی بسیار هنری استفاده کرده است؛ زیرا او با «عصری کردن» شخصیت سندباد، میان میراث و دنیای امروز پیوندی مناسب برقرار نمود. به عقیده او، سندباد آن طوری که افسانه آنرا ترسیم می‌کند، شخصیتی از قبل آماده نیست، بلکه شخصیتی قابل پیشرفت بوده که تجربه شاعر، و رمزگرایی آنرا می‌سازد. به همین دلیل، سندباد او چیزی غیر از سندباد افسانه‌ای است؛ هر چند که در بعضی خصوصیات با هم اشتراک دارند. (عباس: ۱۹۹۲: ۱۳۰)

او غالباً سندباد را نمادی برای بیداری ملت عرب و مقاومت آنها در برابر ظلم به کار برده است که در لوای آن، با هم‌عصرانش سخن می‌گوید. در شعر وی، روحیه ماجراجویانه سندباد غالباً حفظ شده است. سندباد او از جهاتی به بیاتی، ونه سیاب، نزدیک است. ماجراجویی است که همواره، شور و علاقه به بیرون آمدن از رخوت و سستی از خود بروز می‌دهد، لذا پیوسته دست به سفر زده، در دریای تازه‌ای غوطه‌ور می‌شود.

شعر او که «وجوه السندباد» نام دارد، مثل سفرهای هفت‌گانه سندباد افسانه‌ای هزار و یک شب، سفرهای چندگانه‌ای را پشت سر می‌گذارد. و در هر سفر، چهره‌ای نو از خود آشکار می‌نماید. سندباد حاوی، بر خلاف سندباد برخی شعرای دیگر، با وجود نا کامیهای فراوان، امید را از دست نمی‌دهد. او در رؤیای طفلی است که با وجود او، راه‌های سرسبز زندگی و آینده زیبا ساخته می‌شود: (حاوی، ۱۹۹۳: ۲۵۱)

...اطمئنی / سوف تخضر / غداً تخضر فی أعضاء طفل / عمره منک و منی / دمننا فی دمہ یسترجع / الخصب المئنی.

ترجمه: «... مطمئن باش / به زودی سرسبز می‌گردد / فردا در اعضای کودکی، سرسبز می‌شود / که عمر او از تو و من است / خون ما در خونتش بر می‌گردد / حاصلخیز و آواز خوان.»

شاعر، در قصیده «السندباد فی رحلته الثامنة»، تجربه شخصی و واقعیت پیرامونش را به خوبی به هم پیوند زده است. این قصیده بین سالهای ۱۹۵۶ تا ۱۹۵۸ سروده شده، زمانی که جهان عرب، منتظر مولودی بود تا وضعیت فلاکت بار آنان را بهبود بخشد. سندباد در سفر هشتم، شخصیت جدیدی به خود می‌گیرد که قادر به ایجاد تغییر در واقعیت‌های زندگی است. او پس از آن که خانه‌اش (رمز تمدن قدیم) را ویران کرد و به فساد آن پایان داد، خانه‌ای نو (رمز تمدن جدید) بنیانگذاری می‌کند. (غنیمی هلال، ۱۹۹۵: ۱۵۶)

حاوی در برابر عقب ماندگی‌های جهان عرب خاموش نماند، بنا بر این، پیوسته به چهره سندباد خود، رنگ فرهنگی و اجتماعی تازه‌ای می‌بخشد. سندباد او، بیشتر از هر چیزی، رازهای دستیابی به تمدن جدید را می‌جوید. نحوه فضا سازی و پرداختن حاوی به افسانه

سندباد، تابع تجربه‌های شخصی اوست و تصویری است از خود شاعر که گرایش فلسفی ژرفی دارد. سندباد او برای دستیابی به اندیشه‌های نو و رسیدن به تمدن جدید، تن به هر خطری می‌دهد و چون سندباد افسانه‌ای هزار و یک شب، به ماجراجویی می‌پردازد و خطرات را به جان می‌خرد. شاعر در این قصیده در حقیقت، پرده از دردهای فردی و اجتماعی خویش بر می‌دارد و بر لزوم فداکاری به منظور رهایی از آن فرا می‌خواند. بنا براین، واقعیتی که سندباد او باید از آن خارج شود، بسیار دشوار است. زیرا او، زیر بار سنگین عقب ماندگی، نادانی، بیماریهای اجتماعی و تربیتی و پارادوکسها* قرار دارد. (رجایی، ۱۳۸۲: ۷۴) ولی مهم این است که سندباد او، در این سفر، تمام امور سخت را پشت سر می‌گذارد: (حاوی، ۱۹۹۳: ۲۶۷)

سَلَخْتُ ذَاكَ الرَّوَّاقِ / خَلَيْتُهُ مَأْوَى عَتِيقاً لِلصَّحَابِ الْعِتَاقِ / طَهَّرْتُ دَارِي مِنْ صَدَى
أَشْبَاحِهِمْ / فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ / مِنْ غُلِّ نَفْسِي ، خَنْجَرِي / عِشْتُ عَلَى انْتِظَارِ /
ترجمه: «آن پیشخانه را ترک کردم / آن را به عنوان سرپناهی بارزش برای یاران قدیمی تخلیه نمودم / و شب و روز، خانه‌ام را از انعکاس شبهای آنان، از زنجیر وجودم، از خنجرم، پاک نمودم / با انتظاری، زندگی کردم.»

تفاوت دیگری که سندباد حاوی با «بیاتی» و «سیاب» دارد، برخورداری از روح جمعی است که سندباد حاوی از آن بهره‌مند است. احسان عباس عقیده دارد که حاوی در استخدام این افسانه، موفق شده بین ذات خود و موضوع، و میان کل و جزء، ارتباط برقرار کند، تا در یک کل متکامل ذوب شود و به این وسیله به وحدت عضوی رسیده و تجربه جدید دو بعدی را کسب نماید؛ بعد شخصی و بعد میراثی. (عباس، ۱۹۹۲: ۱۳۰) سندباد در این تجربه شعری (السندباد فی رحلته الثامنة) در تعیین هدفش تواناتر و با یقین بیشتری در رویارویی با موانع، ظاهر می‌شود. او رمز امت عربی است که می‌خواهد عقب‌ماندگی را پشت سر بگذارد؛ تا از نو متولد شود و با خود بشارت تولد تمدن جدیدی را می‌دهد که به دست انسانهای تأثیرگذار در این هستی ساخته می‌شود. وظیفه سندباد حاوی، پرده برداشتن از مصیبت‌های انسان و سختی‌های کمرشکن او در جامعه‌ای است که انسان در آن بطرز فجیعی مورد ستم قرار می‌گیرد. اما به هر حال، ماموریت سندباد، محکوم کردن این وضعیت فاجعه‌بار، و غلبه بر آن است. وی در بخش دوم از قصیده «وجوه السندباد» که سفر سندباد معاصر در قطار آغاز می‌شود، می‌گوید: (حاوی، ۱۹۹۳: ۲۲۵)

مُرَّةٌ لَيْلَتُهُ الْاُولَى / و مُرُّ يَوْمُهُ الْاَوَّلُ / فِي اَرْضِ غَرْبِيَّةٍ / مُرَّةٌ كَانَتْ لِيَالِيهِ الرَّتْبِيَّةُ / طَالَمَا
عَضَّ عَلَى الْجَوْعِ / عَلَى الشَّهْوَةِ حَرَّى / وَ انطَوَى يَعْليُّ ذَكَرَى / يَمَسُّحُ الْعَبْرَةَ عَنْ اَمْتَعَةٍ
مَلَأَ الْحَقِيْبَةَ /

ترجمه: «شب اولش تلخ بود / و روز اولش تلخ بود / در سرزمینی غریب / شب‌های پی در پی آن، تلخ بود / او دیر زمانی است که با تشنگی، بر گرسنگی و بر شهوت گاز می‌زند (سختی-ها را تحمل می‌کند) / درخود فرو رفته خاطرات گذشته را مرور می‌کند / او گرد و غبار سفر را از وسایلی که بر یک چمدان است، پاک می‌کند.»

سندباد حاوی بر این باور است که تاریخ مصرف میراث کهن، تمام شده لذا بر آن است که آن را متناسب با زمان گرداند. بنابراین پرده از عیب‌های آن بر می‌دارد و با این اقدام در درون خود شاهد تولد نیروهای تاثیرگذاری می‌شود که از حالت تاثیرپذیری به تاثیرگذاری عبور می‌کنند. او نخستین تغییر و تحول را در دین ایجاد نموده، تناقض بین ارزش‌ها و عمل را آشکار می‌سازد. وی کاهنی را به تصویر می‌کشد که تظاهر به دفاع از ارزش‌ها می‌کند: (همان: ۲۵۹)

عَلَى جِدَارِ آخِرِ اِطَارٍ / وَ كَاهِنٍ فِي هَيْكَلِ الْبَعْلِ / يُرَبِّي اَفْعَوَانًا فَاجِرًا وَ بُومٍ / يَفْتَضُّ سِرًّا
الْخَصْبَ فِي الْعَذَارَى / يُهْلَلُ السُّكَّارَى.

ترجمه: «بر دیواری دیگر، قابی است / و کاهنی در معبد بعل / که افعی‌هایی را پرورش می‌دهد / و جغدی که راز حاصلخیزی را بر دوشیزگان می‌نشانند / و مستانی که هلهله می‌کنند.»

سندباد او، پس از اینکه منزل قدیم را ویران نمود، به ثبت نشانه‌های تولدی جدید می‌پردازد. او در سفر هشتم، مژده آمادگی امت عربی برای خیزش و انقلاب می‌دهد. وی خورشید را رمز آزادی دانسته، بر آن حرمت می‌نهد و متوجه می‌شود که دنیای عرب میراث کهن خود را نو کرده، و با اتحاد خود، دشمن را که با عنوان «تمساح» از آنها یاد می‌کند، به عقب رانده است: (همان: ۲۹۴)

مَا كَانَ لِي اَنْ اُحْتَفَى / بِالشَّمْسِ لَوْ لَمْ اُرْكُم تَغْتَسِلُونَ / الصُّبْحَ فِي النَّيْلِ وَ فِي الْاَرْدَنِ وَ
الْفِرَاتِ / مِنْ دَمْعَةِ الْخَطِيئَةِ / وَ كُلُّ جَسْمٍ رُبُوَّةٌ تَجَوَّهَتْ فِي الشَّمْسِ / ظَلُّ طَيْبٌ، بِحَيْرَةِ بَرِيئَةٍ
/ اَمَّا التَّمَسَّاحُ مَضَوْا عَنْ اَرْضِنَا / وَ فَارَ فِيهِمْ بَحْرُنَا وَ غَارَ.

ترجمه: «چنین نبود که من خورشید را حرمت نهم، اگر نمی‌دیدم که شما در نیل، در رود اردن، و در فرات صبح را از انگ گناه می‌شوید. و هر جسمی، مانند تپه‌ای است که در پرتو خورشید می‌درخشد / سایه‌ای معطر، و دریاچه‌ای پاکیزه / اما تمساحها از سرزمین مان رفته‌اند / در حالی که دریای ما در درون آنها فوران کرده و پنهان شده است.»

سندباد سفر هشتم حاوی، سفرهای هفت گانه را پشت سر گذاشته و این هشتمی، حکایت حال حاضر اوست. او، اگر چه در سفرهای هفت گانه، تمام سرمایه خود را از دست داده، ولی در سفر هشتم، بشارتی به دست آورد. امیدی مانند خورشید در چشمان او درخشید. این امید، رؤیای دنیای جدید است. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۱۵۲) وی در وصف این سفر آخر، بشارت می‌دهد و می‌گوید: (حاوی، ۱۹۹۳: ۲۹۹)

ضَيِّعَتْ رَأْسُ الْمَالِ وَ التِّجَارَةُ / عُدْتُ إِلَيْكُمْ شَاعِراً فِي فَمِهِ بَشَارَةٌ / يَقُولُ مَا يَقُولُ / بِفِطْرَةِ تَجَسُّسٍ مَا فِي رَحِمِ الْفِصْلِ / تَرَاهُ قَبْلَ أَنْ يُؤَلِّدَ فِي الْفِصُولِ .

ترجمه: «سرمایه و تجارت را تباه کردم / (در مقابل) به سوی شما به عنوان شاعری برگشتم که در دهانش بشارت را باخود دارد / می‌گوید آنچه را که می‌گوید / شاعری با فطرتی که آنچه را در رحم فصل وجود دارد، احساس می‌کند / آن را قبل از اینکه در فصلها متولد شود، می‌بیند.»

بیشتر هنر حاوی در مدرن کردن سندباد است. سندباد در «وجوه السندباد» و «السندباد فی رحلته الثامنة»، با دخل و تصرفهای شاعر، به افسانه جدیدی تبدیل شده است. افسانه انسان معاصر و درگیریش با واقعیتها و تلاش برای رهایی از سنگینی تجربه و روانه شدن در پهنه‌ای گسترده‌تر. هم و غم سندباد حاوی، قضیه امتی است که از عقب ماندگی رنج می‌برد و چشم به ساختن تمدنی نو دوخته است. در لابلای امیدها، شاعر گاه و بیگاه، به رنجهای طاقت‌فرسای سندباد نیز اشاره می‌کند. او، چهره‌ی بشاش این دریانورد کنجکاو را در آغاز سفر، ترسیم می‌کند، اما طولی نمی‌کشد که رنجهای سفر، شادابی را از او گرفته، خستگی و اندوه بر جای آن می‌نشانند. سندباد در واقع، خود شاعر است که قبل از اشغال سرزمینهای عربی، چهره‌ای شاداب داشته، اما حوادث ناگوار، بر چهره او نقشهای دیگری نشانده است. (الدایه، ۱۹۹۵: ۲۵۱) چهره‌ای که در آغاز راه، شاداب و یرحرارت بود، بر اثر مصیبتها، طراوت خود را از دست داده است: (حاوی، ۱۹۹۳: ۲۲۴)

أَدْرَى أَنْ لِي وَجْهًا طَرِيًّا / أَسْمَرًا لَا يَعْتَرِيهِ / مَا اعْتَرَى وَجْهِي / الذِّي جَارَتْ عَلَيْهِ / دَمْعَةُ الْعَمْرِ السَّقِيهِ / وَجْهِي الْمَسْوُوحُ مِنْ شَتَّى الْوَجُوهِ / وَجْهٌ مِنْ رَاحِ يَتِيهِ .

ترجمه: «می‌دانم که چهره‌ای شاداب و گندمگون داشتم که اثری از آنچه در چهره من است در آن نبود / چهره‌ای که جراحت گذر عمر جهل‌آلود بر آن ستم کرد / چهره‌ی مسخ شده‌ام از جنبه‌های گوناگون، بسان چهره کسی است که در مسیر گمراهی افتاده است.»

در هر صورت، سندباد حاوی، فرق اساسی با دو شاعر دیگر، بیاتی و سیاب، دارد. مانند قهرمان بیاتی، جرأت و ماجراجویی دارد، اما با این تفاوت که سندباد بیاتی، تبعیدی و آواره و تنها می‌زیست، و به شیوه‌ی اندیشه‌های چپ‌گرایانه آن دوران، آرزوی رهبری

پابرهنگان را در سر می‌پروراند، اما سندباد حاوی، مثل خود او، تا حدودی رنگ فلسفی به خود گرفته، روح جمعی یافته و بیشتر به مدرن کردن جامعه خویش می‌اندیشد.

۶- صلاح عبدالصبور (سندباد، در جستجوی یافتن شعر ناب)

صلاح عبد الصبور، افسانه سندباد را، بیشتر به تلاشهای نوگرایانه خود در شعر پیوند داده است. تلاش او در این زمینه، به سه مرحله تقسیم می‌گردد که سندباد در هر مرحله، به شکلی متفاوت از مرحله قبل، آشکار می‌گردد:

مرحله اول: سفر سندباد در این مرحله، رمزی برای سفر شاعر در راه معرفت و اختراع است. سفر برای جستجوی حرف روشنگر و کلمه‌ای که حیات‌بخش باشد. انتقال از دنیای دریا به دنیای شعر است، و شاعر این سفر را، ضرورتی حیاتی می‌داند. (جستجو برای شعر ناب)

مرحله دوم: چهره‌ای غیر از چهره نخستین سندباد، ظاهر می‌شود، او، بر خلاف سندباد هزار و یک شب، شکست خورده، ماجراجویهایش از بین رفته، و سفرهایش پایان یافته است. شاعر در دیوان دومش در قصیده (الظِّلِّ وَالصَّلِيبِ) به این مسأله اشاره دارد.

مرحله سوم: در این مرحله، چهره‌ای دیگر از سندباد ظاهر می‌گردد، زیرا او اگرچه شکست خورده است، اما امیدوار به پیدا کردن راه‌حلی برای جبران شکستهاست.

شاعر در قصیده (رحلة فی اللیل) از دیوان اولش «الناس فی بلادی»، با بیان ماجراجویی‌های سندباد، در حقیقت به تلاشهای فنی خود در راه جستجوی شعر حقیقی و به تعبیر خود او، یافتن «کلمه شاعری» اشاره می‌کند. او در بخشی از این قصیده، خود را سندباد می‌پندارد که از میان کلمات ناشناخته و احساسات فاسد و ناقص، سفر می‌کند، و رنج و زحمت متحمل می‌شود، تا با گنج گرانقدر خویش، یعنی کلمه حقیقی «شعر ناب»، به سوی دوستان و یارانش برگردد (عشری زاید، ۱۹۹۷: ۱۵۹). قصیده از شش مقطع تشکیل شده که عناوینی فرعی بین آنها فاصله می‌اندازد، ولی همگی یک ماجرا را دنبال می‌کنند. او در مقطع چهارم؛ تحت عنوان (السندباد)، سفر شبانه و ماجراجویهای او را توصیف می‌کند و می‌گوید:

فی آخر المساءِ یَمْتَلِی الوَسَادُ بِالوَرَقِ: (در انتهای غروب متکا پر از برگ می‌شود)

کَوْجَه فَاَر مِیت طَلاسم الخَطُوطِ: (مانند چهره‌ی موش مرده‌ای که خط‌های رمز آمیز دارد)

و یَنْضَحُ الجَبینُ بالعَرَقِ: (و پیشانی از عرق خیس می‌شود)

و یَلْتَوِی الدُّخَانُ أخطُوطِ: (و دود چون هشت پایی به خود می‌پیچد)

فی آخر المساءِ عادَ سندباد: (در انتهای غروب سندباد بازگشت)

لِیرسی السِّفینِ: (تا لنگر کشتی را ببندازد) (عبد الصبور، ۲۰۰۶، ج ۱: ۱۰)

سندباد صلاح عبدالصبور، به تقلید از سندباد افسانه‌ای، بامدادان با هدایا و گنجهای فراوان، به نزد یاران و همراهانش بر می‌گردد تا نتایج سفرهای خود، به دنبال یافتن شعر صادقانه و درست را به آنها باز گوید. (الضواوی، ۱۹۹۸: ۱۰۸)

و فی الصبّاح یَعْقِدُ النَّدْمَانُ مَجْلِسَ النَّدَمِ: (بامدادان دوستان مجلس همشینی برپا می‌کنند)
لِیَسْمَعُوا حِکَايَةَ الضَّیَاعِ فِی بَحْرِ الْعَدَمِ: (تا داستان تباهی در دریای عدم را بشنوند) (صلاح عبد الصبور، ۱۹۹۸، ج ۱: ۱۱)

اما یاران و مخاطبان سندباد، پس از شنیدن ماجرای سفرهای مخاطره آمیز او، از رفتن به این گونه سفرها به شدت می‌ترسند و از همراهی با وی کناره‌گیری می‌کنند. آنها به آسایش و تنبلی روی آورده‌اند، و به چنین تجربه‌های، به باور آنها بسیار خطرناکی، تن نمی‌دهند. به نظر شاعر، ندیمان و دوستان او، قدرت درک و فهم تجربه‌های وی را ندارند. و در اینجاست که سندباد زبان به شکوه می‌گشاید و به مخاطب توصیه می‌کند که حوادث سفرهای پر از خطر خویش را، برای همگان بازگو نکند، چون «هوشیاران»، هیچ وقت احوال «مستان» را به خوبی درک نمی‌کنند:

السندباد: لا تحکِ لِلرَّفِیقِ عَن مَخاطِرِ الطَّرِیقِ: (سندباد: سختیها و خطرات راه را برای دوستان حکایت نکن!)

أَنْ قُلْتَ لِلصَّاحِی انْتَشِیتُ قَالَ: کیف؟ (اگر به شخص هوشیار بگویی که من مست شدم می‌گوید: چگونه؟)

السندبادُ کَالِإِعْصَارِ إِنْ یَهْدَأُ یُمُت: (سندباد همچون گردباد است، اگر آرام و ساکن شود می‌میرد)

النَّدَمِی: هَذَا مَحالٌ سَدْبَادُ أَنْ نَجُوبَ فِی الْبِلادِ: (ندیمان: ای سندباد، غیر ممکن است که ما سرزمینها را درنوردیم)

أَنَا هُنَا نَضَاجِعُ النِّسَاءِ: (ما در اینجا با زنان به سر می‌بریم...)

و نَعْرِسُ الْکَرُومِ: (و درختان تاک می‌کاریم)

و نَعَصِرُ النِّبِیدَ لِلشَّتَاءِ: (و انگور برای زمستان می‌فشاریم)

و نَقْرَأُ (الکتابَ) فِی الصَّبّاحِ وَ الْمَساءِ: (و صبح و غروب کتاب می‌خوانیم) (همان: ۱۱).

اما سندباد، علیرغم شنیدن این کلام یأس آمیز، هیچگاه دست از رفتن به سفر بر نمی‌دارد. زیرا به باور او، «سفر بهترین آموزگار برای انسان است، و انسان چون آب، باید پیوسته در حرکت باشد، در غیر آن صورت، پوچی و ترس و خامی و گنبدگی نصیبش می‌شود». (سیدی، ۱۳۸۳: ۱۶۷) بنا بر این، او با جدیت تمام به حرکت ادامه داده، به آنها می‌

گوید که فردا و فرداها همدیگر را خواهند دید، و در صفحه سیاه و سفید شطرنج روزگار (گذشت شب و روز) معلوم خواهد شد که کامیابی و ناکامی در کجا است، و چه کسانی به مراد دل دست می‌یابند، و چه کسانی شکست خواهند خورد:

نلتقی مساءً غد: (فرداشب همدیگر را می‌بینیم)

لِنكْمَلِ النِّزَالَ فَوْقَ رُقْعَةِ السَّوَادِ وَ الْبِيَاضِ: (تا کامل کنیم مبارزه را بر صفحه سیاه و سفید شطرنج)

و بعد غد: (و پس فردا)

و بعد غد: (و پس فردا)

سنتلقى: (همدیگر را خواهیم دید)

إلى الأبد...: (تا ابد...) (همان: ۱۲)

یکی از ویژگیهای صلاح عبد الصبور، و تفاوت وی با شعرای دیگر، سهولت زبان شعری او، و تلاش برای ایجاد اعتدال بین قدیم و جدید است. او تصاویری بسیار زیبا و قابل فهم برای همگان، از میراث گذشته استخراج نموده است. (فیصل، ۲۰۰۷: ۸۳) سندباد او، بر خلاف بیاتی، سیاب و حاوی، بیشتر سفری درونی است و رنگی از تأملات درونگرایانه شاعر، مانند سوگنامه حلاج او، در آن نیز مشاهده می‌گردد. قهرمان او، آن دریانورد ماجراجویی نیست که شور و شوق سوارشدن به دریا و تحمل خطراتش را به جان بخرد، بلکه او درویشی است، که در عالم درون، در پی دستیابی به گنجی نهان (شعر ناب) است. مخاطبان او نیز فقط به شنیدن ماجراهای وی، بدون تقلید یا تأثیرپذیری از آن، گوش سپرده‌اند. سندباد عبدالصبور، نه جسارت سندباد بیاتی را دارد، و نه مانند سندباد بیمار سیاب غرق در یأس و ناامیدی مطلق است، بلکه اندکی، و نه بیشتر، شبیه به سندباد حاوی است. آن هم از این نظر که هر دو، چشم به خلق جهانی نو دوخته‌اند اما با این تفاوت که سندباد حاوی به دنیای بیرونی و تمدن جدید دل سپرده است، ولی سندباد عبد الصبور به نو کردن میراث گذشته عربی و بیرون آوردن گنجهای خود از آن، بیشتر می‌اندیشد.

نتیجه

نقطه مشترک چهار شاعر در استفاده هنری از افسانه سندباد، بیان اعتراض به وضع موجود، و تلاش برای دگرگونی آن، با به کارگیری میراث گذشته است، با این تفاوت که هر کدام، متناسب با روحیه و اوضاع سیاسی و اجتماعی خود، خوانشی متفاوت از این داستان تخیلی ارائه نموده‌اند.

سندباد بیاتی، از لحاظ ماجراجویی و جسارت، به اصل افسانه نزدیک‌تر است. و علاوه بر آن، شاعر لباسی امروزی، و از نوع سوسیالیستی بر تن آن پوشانده است تا شاید

بدین وسیله، برخی از آرزوهای پابرهنگان را تحقق بخشد. سندباد، در حقیقت خود شاعر است که به مجازات بیان افکار و اندیشه‌هایش، همیشه در تبعید و خانه به دوش زیسته است. اما سندباد سیاب، دریانوردی نا کام است که با موفقیت از سفر باز نمی‌گردد، و هدیه‌ها و خبرهای مسرت بخش برای دوستان خود به ارمغان نمی‌آورد. سندباد در واقع، خود شاعر است که بیماری و نا امید، در نیمه‌ی دوم عمر، بر او غلبه کرده است. در این جا، دیگر از آن صدای انقلابی که در اشعار پیشین وی، طنین‌انداز بود، خبری نیست. سندبادی ناتوان و بیمار که به امید درمان، هر روز راهی سرزمینی است، اما دستاوردی به جز شکست ندارد. و سندباد حاوی، آثاری از ژرف‌نگریهای شاعر نسبت به زندگی را با خود حمل می‌کند، او همواره امید را به جنگ یأس می‌فرستد. دغدغه اصلی او، تمدن و فرهنگی است که غرق در گرداب عقب ماندگی شده است. شاعر سفرهای موفقیت‌آمیز سندباد را، تبدیل به رمزی برای ایجاد تمدنی جدید می‌کند. بشارت تولدی تازه می‌دهد که به دست انسانهای تأثیرگذار تحقق می‌یابد. تفاوت سندباد حاوی، با بیاتی و سیاب، روح جمعی است که شاعر به آن بخشیده است.

و سندباد عبد الصبور، با سه شاعر دیگر تفاوتی دارد. اول آن که، زبان شعری او، از هر سه شاعر دیگر آسان‌تر و روان‌تر و تصاویر آن واضح‌تر است. دوم آن که، سندباد وی بیشتر دغدغه هنری و شعری دارد. و به تبع آن، سفرهای او، بیشتر درونی و متفاوت از دیگران است. شاعر در پی یافتن شعر ناب است. تلاشهای سندباد، نمادی از این کوشش شاعر را با خود دارد. سندباد وی، از جهاتی به حاوی شباهت دارد. با این تفاوت که سندباد حاوی، چشم به ساختن تمدنی جدید با تقلید از دنیای مدرن دوخته است، اما سندباد عبدالصبور در میان میراث گذشته به دنبال یافتن گنج گم شده‌ی خود است. سندباد او، رنگی از میراث تصوف با خود حمل می‌کند، مانند سوگنامه حلاج عبدالصبور، که در آن با تائی و آرامش، میراث صوفیانه گذشته را با دنیای امروز پیوند داه است.

یادداشتها:

* چنان که از سیاق مطلب بر می‌آید منظور از «پارادوکس» در اینجا، همان تضاد حقیقی است، ونه «تضادنا»، اما به جهت رعایت امانت در نقل مطلب عیناً ذکر شده است.

کتابنامه

۱- _____ (۱۹۹۸م). «ألف ليلة و ليلة»، ج ۲، بیروت: دار الکتب العلمیه.

- ۲- بیاتی، عبد الوهاب. (۱۹۹۰م) «دیوان»، بیروت: دارالعودة، ط ۴.
- ۳- جبوری، منذر. (۲۰۰۳م). «من الاسطورة الشعبية الى الخيال العلمي (السندباد البحري)»، بیروت.
- ۴- حاوی، ایلیا. (۱۹۸۶). «فی النقد و الادب»، ج ۵، بیروت: دار الکتب اللبنانی.
- ۵- حاوی، خلیل. (۱۹۹۳م). «الديوان»، بیروت: دارالعودة، ط ۸.
- ۶- الدایه، فایز. (۱۹۹۵). «محمد الفایز و خلیل حاوی، الإبحار فی سفن الخيال» مجله العربی، بیروت: العدد ۵۶۱
- ۷- رجایی، نجمه. (۱۳۸۲). «سندباد به روایت نی و باد»، مجله علمی - پژوهشی دانشگاه فردوسی مشهد، شماره ۲، شماره پی در پی ۱۴۱.
- ۸- سیدی، سید حسین. (۱۳۸۳). «نمادپردازی در شعر صلاح عبد الصبور»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه مشهد، شماره ۱۴۷.
- ۹- شاکر السیاب، بدر. (۱۹۸۹م). «دیوان»، بیروت: دارالعودة، المجلد الاول، مجموعة منزل الأفنان،
- ۱۰- _____، _____، (۱۹۵۷). «أخبار و قضايا»، مجلة شعر، بیروت: العدد ۳.
- ۱۱- شفیعی کدکنی، محمدرضا: (۱۳۸۰ش)، «شعر معاصر عرب»، تهران: انتشارات سخن.
- ۱۲- الضاوی، احمد عرفات. (۱۹۹۸). « التراث فی شعر روّاد الشعر الحديث»، دُبی: مطابع البيان، ط ۱.
- ۱۳- عباس، احسان. (۱۹۹۲م). «إتجاهات الشعر العربی المعاصر»، عمّان (الاردن): دار الشروق، ط ۲.
- ۱۴- عبد الصبور، صلاح. (۲۰۰۶). «الديوان»، المجلد الثانی، قاهرة: دارالفکر.
- ۱۵- عشری زائد، علی. (۱۹۹۷). «إستدعاء الشخصیات التراثیة، فی الشعر العربی - المعاصر»، القاهرة: دارالفکر العربی.
- ۱۶- _____، _____، (۱۹۸۷). «وجوه تراثیة فی شعرنا المعاصر، وجه السندباد فی شعر خلیل حاوی»، مجله الشعر، بیروت: العدد ۱۱.
- ۱۷- علی التوتّر، عبد الرضا. (۱۹۸۸). «التنّاع فی الشعر العربی المعاصر»، بیروت،
- ۱۸- غنیمی هلال، محمد. (۱۹۹۵). «الادب المقارن»، القاهرة: دار النهضة للطبع و النشر، ط ۲.

- ۲۰- فیصل، عرفات. (۲۰۰۷). «توظيف التراث»، مجله «نقد» (ویژه صلاح عبد الصبور) شماره ۲، لبنان.
- ۲۱- کلیطو، عبد الفتاح. (۱۹۸۱). «نحن و السندباد»، مجله دراسات عربیه، العدد ۱۲، سنة ۱۷.
- ۲۲- وهبة، مجدی و كامل المهندس (۱۹۷۹م). «معجم المصطلحات العربية في اللغة و الأدب»، بیروت: ط ۱.
- ۲۳- یونس، محمد عبد الرحمن. (۲۰۰۳). «الاسطورة في الشعر و الفكر»، بیروت: دارالعودة.
- ۲۴- _____، _____، (۱۹۹۸م). «رحلة السندباد عند بدر شاکر السیاب»، مجلة التراث الأدبی، العدد ۴۵.

Archive of SID

فصلنامه‌ی لسان مبین (پژوهش ادب عربی)
(علمی - پژوهشی)
سال دوم، دوره‌ی جدید، شماره‌ی چهارم، تابستان ۱۳۹۰

القراءات المتضاربة من أسطورة «سندباد» في الشعر العربي المعاصر*

الدكتور على سليمي
استاذ مشارك في جامعة الرازي
بيمان صالحی
طالب مرحلة الدكتوراه في جامعة الرازي

المُلخَص

تعدّ الاسطورة و خاصة أسطورة سندباد، من أهمّ يتابع الشعر في الادب العربي المعاصر، و ظاهرة التكرار لهذه الأخيرة كثيرة جداً لدى الشعراء الكثرين، فحظيت بقراءات مختلفة و متنوعة من جانبهم، لملائمتها لحالاتهم الروحية و تناسبها لظروفهم السياسية و الاجتماعية المؤلمة. فمرة يبحث «سندبادهم» عن عدالة و عن حقيقة محضة، و مرة يحاول الحصول على آليات جديدة لصنع مدنية جديدة، و حيناً يعيش في المنفى بسبب نضاله، و حيناً يعيش خارج البلاد باحثاً عن علاج لامراضه المهلكة. فمرة يعود من السفر بنجاح و توفيق، كاسطورة سندباد القديمة، و لكنه في احايين كثيرة يصيب بخيبة امل في اسفاره الشاقة و الطويلة.

الكلمات الدليلية

الخرافة، سندباد، الشعر العربي المعاصر، البياتي، الحاوي، عبدالصبور.

* تاريخ القبول: ۱۳۹۰/۰۵/۲۰

تاريخ الوصول: ۱۳۹۰/۰۲/۰۳

عنوان بريد الكاتب الالكتروني: salimi1390@yahoo.com